

دستگاه مغان در ایران باستان

آن چه اسناد بر جای مانده از قوم ایرانی نشان می دهد، کاهنان و موبدان همواره از جایگاه ویژه ای _ در باورها و اعتقادات توده های مردم برخوردار و پادشاهان اسطوره ای با اتکای بر مقام الوهیت (فر ایزدی = قدرت الهی) همواره در راه سعادت و بهروزی ملک و رعیت کوشا و پیروزمند بوده اند. با اتکا بر مندرجات اوستا و اسناد و الواح، کیومرث نخستین انسان و پدر (نیای) همه نژاد آریا است. اوست که دین و حکومت را در این سرزمین برای نخستین بار پی افکند.

پژوهنده نامه باستان***که از پهلوانان زند داستان

چنین گفت، که آیین و تخت و کلاه***کیومرث آورد و او بود شاه

چو آمد به برج حمل آفتاب***جهان گشت با فر و آیین و آب

چنان که «جمشید» (بیم نیای مشترک اقوام هند، اروپایی و ایرانی و همه پدران و فرزندان تاجدارش نیز از این مقام والا در عین شاهی بهره مندند!

روحانیت در دوران حکومت هخامنشیان «منم گفت، با فره ایزدی***همم شهریاری، همم موبدی»

پس از اسطوره ها که به سبب اختصار، اشاره ای گذرا به آن داشتیم، نخستین پادشاهی که در این سرزمین توانست صاحب جایگاه و منزلتی درخور _ از نظر نظام بخشیدن به حکومت- برای خود و سرزمینش در تاریخ کسب نماید، «دیاکو» سرکرده اقوام مادی است. این «دیاکو» پیش از تصاحب قدرت، به امر قضاوت و رسیدگی به امور مذهبی قوم مشغول بود و کاهنی مشهور به حساب می آمد. ظاهراً با ایجاد وقفه ای تعمدی در امر قضاوت توسط خود وی، که به هرج و مرج در میان قوم منجر می شود، به قول «هرودوت» مورخ یونانی (پدر تاریخ): «مردم سرزمین ماد، وی «دیوکس» را برای اعمال قضاوت و اجرای عدالت از بین خویش برگزیدند.» این نخستین تلاش مغان و موبدان از نظر تاریخ، دوام چندانی نداشت و در همین زمان اندک، حکومت ایشان منجر به نارضایتی مردم گشته، با همکاری خود مادها، نوه دختری (دیاکو) به نام کوروش، حکومت نوپای آنان را در هم می شکند. «انتساب با خاندان «دیاکو» این کوروش را که بعدها «کوروش بزرگ» نام گرفت، با آنکه از طریق شورش بر آخرین وارث این خاندان، قلمرو ماد را به زیر فرمان درآورده بود، در نظر اقوام ماد نه یک پادشاه غاصب و بیگانه بلکه یک نجات دهنده مصلح نشان می داد.»

شاید سقوط میتراسیم در ایران آن دوره و رشد یافتن سریع زرتشتی گری در آغاز حکومت هخامنشیان، همین شکست موبدان از انقلاب کوروش بزرگ باشد. البته اثبات این مطلب به تحقیقات گسترده نیازمند است. کاهنان و موبدان _ میتراپی، پس از تحمل این شکست، خیلی زود به فکر تجدید قوا و بازپس گیری قدرت افتادند. بهترین و سریع ترین راه ممکن انتخاب زروانی گری و گریز از دین شکست خورده پیشین بود! (تغییر مذهب!) کیش زروانی این بار با قدرت و پشتوانه ای قوی تر (پیروان دین) دست به کار بزرگی زد و آن انتزاع قدرت حکومت از هخامنشیان به موبدان بود. با «بررسی کتیبه های داریوش و کوروش می توان نتیجه گرفت که آنها زرتشتی بوده و همچنین با اتکا به نام «مزدکو» در بین مادها، می توان به نفوذ این آیین در آن جامعه نیز پی برد.»

موبدان با استفاده از غیبت طولانی (کمبوجیه) پسر کوروش بزرگ که برای سرکوبی تحرکات مصر و بابل به آن نواحی عزیمت کرده است، زمان را برای تصاحب تاج و تخت به ظاهر بدون صاحب مغتنم شمرده، یکی از مغان دستگاه دینی را مهیای جلوس بر تخت می نمایند. «انقلابات «گئوماته» مغ، اگرچه دارای یک ریشه سیاسی بود، ولی با وجود این جنبه مذهبی داشت که می توان آن را سعی طبقه روحانی برای درهم شکستن حد و مرزی دانست که فرمانروایی شاه برای آنها تعیین کرده بود.» و اینکه، «خبر مرگ یا خودکشی او (کمبوجیه) مدعی غاصب را که مغی «گئوماته» نام برد و به دروغ خود را «بردیا» (سمیردیس) می خواند، در ادعای خویش راسخ تر کرد.» مزید بر آن همه، «اخلاق تند و غرور فوق العاده شاهزاده جوان (کمبوجیه) که او را وامی داشت تا در اقوام تابع به چشم بندگان خویش بنگرد، ناچار برادرش «بردیا» را در انظار از او محبوب تر می کرد.»

ظاهراً همین محبوبیت در انظار عمومی، مقدمات مرگ پنهانی و مرموز و موجبات سوءاستفاده مغان از نام «بردیا» برای تصاحب قدرت را تامین کرده است. «شباهت (مغ) با بردیا برادر کمبوجیه _ که به قول هرودوت نام او «سمیردیس» و به قول کتزیاس «اسپندات» بود، با شاهزاده به قدری بود که اهل حرم هم در باب هویت او ممکن بود اشتباه کنند، از مبالغات شاعرانه معمول مورخان قدیم یونان است. در حالی که در روایت «داریوش بزرگ» بدان هیچ اشاره نیست.» داریوش، بدون اشاره به شباهت مغ با بردیا می نویسد: «در هر حال، «گئوماته» مغ مردم را فریب داد و تخت را تصرف کرد و پارس و ماد و ممالک تابعه را از کمبوجیه انتزاع کرد و به خود اختصاص داد.» علت را در فریب دادن مردم می داند و نه شباهت ظاهری! (ساختگی توسط یونانیان). گئوماته به همراهی و پشتوانه موبدان «زروانی» برای مدت هفت یا هشت ماه قدرت را به دست گرفت و برای تثبیت

موقعیت تلاش فراوان نمود، اما عدم حمایت پیروان زرتشت (ظاهراً خیلی پیشتر از پیروان زروانیسم بوده اند) از معابد و مغان، تلاش وی و همقطارانیش را بی اثر گذاشت.

مؤید این نظر، گرایش موبدان و مغان به دین زرتشت، پس از تجربه ای است که از این شکست به دست آورده اند. نکته دیگر زرتشتی بودن «داریوش» و حمایت همه جانبه دسته ها و بزرگان اقوام مختلف آریایی از اوست که خود گویای عدم سازش این گروه ها با کاهنان و دستگاه دینی آنها و موافقتشان با سرکوب مغان است. این که داریوش بزرگ برای فرونشاندن این انقلاب، اقدام به تشکیل یک اتحادیه نیرومند از هفت خاندان بزرگ ماد و پارس کرده و پس از کشتن مغ و اطرافیانش درصدد توجیه کار خود برآمده است، حکایتگر قدرت فوق العاده این شورش و دوراندیشی داریوش در مهار عواقب این حرکت و پیشگیری از تجزیه امپراتوری نوپایی است که کوروش بنیان نهاده بود.

شاه جوان در راس بزرگان هفت خاندان مادی و پارسی، در ماد به قلعه ای که «گئوماته» در آنجا بود وارد شدند. به رغم منع و مخالفت نگاهبانان و خواجه سرایان توانستند با زور و خشونت به اندرون قصر راه یافته و با کشتن مغ و اطرافیانش، ماجرای طغیان بردیای دروغین را پایان دهند. (اکتبر ۵۲۲ ق.م)

«من (داریوش بزرگ) او را «گئوماته مغ» کشتم.» و صریحاً همه مسئولیت قتل مغ را بر دوش می گیرد!

«داریوش بزرگ در یک چنین امپراتوری وسیع و رنگارنگ، خود به یک دین دگماتیک، که از طرف روحانیون معرفی می شود، توجه نشان نمی داد و زمان هم برای دستگاه زرتشتی که در زمان ساسانیان قوت گرفت، هنوز آمادگی نیافته بود. این مذهب

مخالف روش بردباری و آسان گیری است که داریوش در مقابل تابعین و رعایای امپراتوری جوان خود مایل به اجرا بود.»^{۱۲} تلاش بی وقفه روحانیت زروانی و میتزایی در تصاحب قدرت، از همان آغاز برای از پای درآوردن جهان بینی زرتشت بود. زرتشت در روزهای نخستین نهضتش راه خود را از راه مغان و موبدان سودجو و قدرت طلب جدا کرده و بر این نکته که دین وی نیازی به مغ و کاهن ندارد تاکید داشت. بند یازدهم، سرود چهل و ششم، گاته ها: «اینان مردم را به بدی آموزش می دهند، آموزش های شان موجب تباهی زندگی می شود و سرانجام هنگام عبور از راه زندگی (پل چینوت) سقوط کرده و برای همیشه در سرزمین دروغ خواهند ماند.»

و نسبت به می نوشی و مستی و بی خبری که کرپن ها تجویز می کنند در بند دهم، سرود چهل و هشتم، گاته ها، می گوید: «کی ای مزدا، یاوران و مردمان من به درک واقعی رسالت و دین آگاه خواهند شد. کی پلیدی و زشتی «می» بر افتاده خواهد

شد که از طریق آن «کرپن ها» و شهریاران بد، مردم را می فریبند و اغوا می کنند.» و بی محابا به همه کاهنان حمله می کند، در یسنا، هات ۳۲: «ای پرستندگان خدایان دروغین و پیروان راه زشت اهریمنی، شما و همه پیروانتان که این چنین به راه بد و ناراست گرویده اید، سخت زیان خواهید یافت... به درگاه مزدا گله می کنم، از آن کسی که با گفتار نابخردانه اش مردم را از راه خرد باز می دارد و نیک منشی را به تباهی می رساند. ای مزدا باشد تا راه هموار گردد و بدآموزان را کاری پیش نتواند رفت.» دنباله همان هات ۳۲: «اینان، دروغ پرستان را آموزش های بد دهند، آنان را برانگیزانند که در گیتی فساد کنند، بیاموزند که چارپا از برای پروریدن نیست، بلکه برای آن است که در مراسم دین، نوشابه زندگی بخش بنوشند و در پایکوبی، آنان را قربانی کنند، «گرهمه» و دشمنانند که اینگونه آموزش می دهند.»

و ده ها سرود دیگر! کاهنان و مغان نیز که منافع طبقه خویش را در معرض نابودی می دیدند، از همان آغاز به جنگ با وی و حامیانش پرداختند.

«در روایات پارسیان، شاه گشتاسپ (ویشتاسپ) که از کاهنان مشهور عصر زرتشت به شمار می آید، به سبب پذیرش آیین زرتشت، توسط مغان و کاهنان کافر معرفی شد و در طول حیاتش وادار به جنگ های فراوانی با این قشر گردید.» این دشمنی که از ابتدای ظهور زرتشت تا سقوط «گئوماته» مخ به شکل علنی صورت می گرفت، از این لحظه وارد دور تازه ای می شد. مغان و کاهنان که خصم خانگی دین زرتشت به شمار می آمدند، با تغییر جهت، به مبلغان و پیروان پر و پا قرص این آیین مبدل شدند. (تغییر مذهب) «مراسم و آداب دینی و سرودها و قربانی ها، ظاهراً و همچنان مثل آنچه در نزد ایرانیان غربی معمول بود (مادها) تحت نظر کاهنان در این زمان و حتی از دوران پادشاهان ماد و هخامنشی، عبارت از مغان بودند.»

به عبارت بهتر با نفوذ به میان زرتشتیان، به رغم تاکیدات پیامبر، توانستند به مبلغانی برای دین زرتشت تغییر موضع دهند. این تغییر بیشتر از آن جهت بود که ایرانیان به این دین گرایش و علاقه ای بیشتر از آنچه به دین های پیشین مغان نشان داده بودند، ابراز می کردند. از این رو از حربه مذهب علیه مذهب استفاده کردند. «پادشاهان هخامنشی که شاهد رواج تدریجی آیین زرتشت در بین اقوام پارس و ماد و طبقات مغان بودند، اگر هم خود به این آیین علاقه ای نشان ندادند، باری به نشر و نفوذ آن با نظر تسامح نگریستند.» اگرچه نظر برخی دیگر از مورخان در خصوص علاقه شاهان هخامنشی به دین زرتشت چیز دیگری است. «ادوارد مایر با ستودن روش کشورداری «کورش» و «داریوش» معتقد است: آنها تحت تاثیر دین زرتشت به چنین

برخوردی دست یافته اند. در مورد داریوش می نویسد: او با اعتقاد به اهورامزدا وابستگی خود به دین «مزدیسنا» را مسلم ساخته است.»

«اهورامزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که انسان را آفرید، که شادی را برای انسان آفرید، و...»
«هرتل از کتیبه های داریوش نتیجه گرفته است که: داریوش مسلماً زرتشتی بوده و همه جا از اهورامزدا با عنوان خدای بزرگ یاد می کند. در این کتیبه ها از خدایان مغان و کاهنان نشانی نمی توان یافت.» «مولتون معتقد است: این که نام زرتشت در کتیبه های شاهان هخامنشی ذکر نشده، به هیچ وجه دلیل غیرزرتشتی بودن آنها نیست. حتی پادشاهان بسیار مومن در قرون وسطی نیز به پایه گذار دین «مسیح» یا «پاولس» در اعلامیه های خود کوچکترین اشاره ای ننموده اند.»
مغان در طول دوران حکومت هخامنشیان، با نفوذ به درون پیروان دین زرتشت و سوءاستفاده از بعضی از اعتقادات پیروان این دین، هر روز بر مخالفان رژیم حاکم می افزودند و برای نجات از شرایط وعده ظهور منجی (سوشیانس) را در مردم تقویت می کردند.

توفیق داریوش به سرکوبی شورش مغان، اگرچه برای معابد سخت خونین و پرهزینه نشان می داد، اما به آنان فهماند که از پای درآوردن «مزدیسنا» و باورهای زرتشت، از بیرون و به طور علنی نه تنها دشوار که غیرممکن است.
این تجربه پرهزینه به آنها آموخت، برای از پای در آوردن دینی همچون مزدیسنا که رفته رفته پیروان فراوانی را به خویش جذب کرده تنها با نفوذ به داخل و متلاشی کردن این باورها از درون امکان پذیر و به واقع تنها راه باقی مانده برای آنان به حساب می آمد. لذا عزم خود را برای به اجرا گذاشتن این تنها راه باقی مانده جزم کردند.

به رغم تاکیدات پیامبر به عدم نیاز به کاهن و مغ در راه انتشار دین، این قشر با تحمیل خود و دستگاه دینی شان بر مردم، اجرای مراسم دینی، سرودها و ادعیه و... را به دست گرفته، به آرامی و آهستگی توانستند پیروان را به حضور خود در دین عادت دهند و با سوءاستفاده از بخش هایی از آموزه های زرتشت که متعلق به دوران خود پیامبر و در حقیقت سرودها و ادعیه های پیامبر در ستیز با همین کاهنان و مغان به شمار می رفتند، نظر پیروان دین را به خویش و دستگاه دینی مغان جلب نمایند.
همانند سرودهای زیر: «آیا روان من از یآوری کسی برخوردار خواهد شد؟ می خواهم بدانم چه کسی خواهد توانست مرا یاری کند؟» سرود پنجاه _ گاته ها _ بند اول «فرمانروا یا پادشاه نیک شهریاری کند، نه شهریار بد. در پناه شهریاری خوب کردار و خوب اندیشه بشر در آسودگی، به پاکی و سازندگی می گراید و این زمین خوب پرورش می یابد و می بالد برای آرامش

مردمان.» و با سوءاستفاده از اینگونه سرودها و ادعیه، روزبه روز بر مخالفان رژیم حاکم افزوده و مردم را از حکومت جدا و به دستگاه خویش نزدیک تر کنند. سرودهای مربوط به منجی آخرت (سوشیانس) با این که بسیار متریقی و ابزاری قدرتمند برای زنده ماندن سرزمین نور به شمار می آید، مورد استفاده نامشروع این قشر قرار گرفته و مردم را همیشه منتظر ظهورش، نه برای نابودی اهریمن، که تنها برای از بین بردن نظامی که مخالف قدرت طلبی های مغان بود، نگاه می داشت. «... گویی با شش چشم خویش، جهان شش گانه بسیط را می نگرد و نگران است. از ظهور وی اهریمن نیست و نابود شود. وی مردمان را که به دورش گردآیند به ستایش پروردگار امر کند. در بامداد «هاونگاه» با یاوران جاودانی خویش نماز به جای آورد آنگاه مردمان از قبرها برخیزند، جهان خوش و خرم شود، عالم معنوی روی نماید، راستی، پرچم پیروزی برافرازد. و...» «سوشیانس به همه موجودات مادی سود می بخشد، هر چه را جسم و جان است از پرتو خویش به زندگی جاودانی می رساند، ضد دروغ از نوع دو پا است، پاکدینان را در ستیز بر ضد دشمنان، ایستادگی، مقاومت و پیروزی عطا خواهد کرد...» در بند هشن در فصل یازده فقره شش، چنین آمده است: «سوشیونس در خونیرتا متولد خواهد شد، از همان جایی که سلسله کیانیان! برخاست و دین نیک مزدا در آنجا به وجود آمد! و...»